هوالعلیم

اقسام اراده متکلم و معنای مفهوم و منطوق

سلسله دروس خارج اصول فقه - باب مفاهیم - جلسه دوم

استاد
آیة الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

ارتباط متکلم با مخاطب بر اساس قانون محاوره

عرض شد که متکلّم در بیان مطالب خودش با مخاطب ارتباط برقرار می‌کند و این ارتباط به‌دست متکلم نیست، بلکه براساس قانونی است که متکلّم و مخاطب هر دو باید موظّف بر عمل به این قانون می‌باشند که به این تعهّد می‌گویند. یک متکلم نمی‌تواند سرخود کلامی را به مخاطب القاء کند مگر اینکه به این قانون که قانون محاوره است متعهّد باشد. البتّه بحث تعهد بعداً می‌آید.

اراده‌ای که متکلم در بیان مطلب دارد در گرو فهم مخاطب از این کلام است؛ یعنی متکلم می‌داند که خواهی‌نخواهی مخاطب معنای مطابقی را از این کلام می‌فهمد. متکلم براساس فهم مخاطب از این کلام معنای مطابقی را اراده می‌کند، آن معنای مطابقی همان دلالت وضعی الفاظ بر مفهوم است که متکلم ابتدائاً آن را به مخاطب القاء می‌کند که به آن مفهوم ابتدائی و ارادهٔ ابتدائی می‌گوییم. اگر غیر از این باشد و متکلم مقصودش از لفظ معنای مطابقی نباشد، دراین‌صورت میزی بین آن کلام و کلام دیگر و بین لفظی و لفظ دیگر وجود ندارد. یعنی به‌جای اینکه بگوید «رأیت اسدًا فی الحمام» می‌گوید: «رأیت ذئبًا فی الحمام»، چون معنای مطابقی را قصد نکرده است و ترجیح یکی از الفاظ بر الفاظ دیگر ترجیح بلامرجّح می‌شود. پس متکلم چه بخواهد و چه نخواهد معنای مطابقی را که همان اسد برای حیوان مفترس است قصد کرده است. و مخاطب چه اراده بکند و چه اراده نکند آن معنای مطابقی که همان حیوان مفترس است به ذهنش آمده است. أضف إلی ذلک این مطلب را که خود الفاظ هم چه بخواهند و چه نخواهند دلالت بر معنای مطابقی خودشان می‌کنند. اگر این سه نکته در نظرِ باشد می‌توان برای تعاریفی که آقایان برای منطوق و مفهوم آورده‌اند حساب جداگانه‌ای باز کرد و در آنها تأمل کرد.

بنابراین متکلم ابتدائاً معنای مطابقی را اراده کرده است؛ والاّ ترجیح بلامرجّح است. مخاطب هم اولاً بلااول معنای مطابقی را ادراک کرده است. خود الفاظ هم در دلالت اوّلیه و ابتدائیّهٔ خود، بر معانی مطابقیه دلالت می‌کنند؛ یعنی وقتی که من می‌گویم: رأیت اسدًا فی الحمام، رأیت بر معنای ابصار دلالت می‌کند، اسداً بر معنای حیوان مفترس دلالت می‌کند و فی الحمام هم هکذا بر معنای مطابقی دلالت می‌کند. من‌باب‌مثال وقتی که می‌بینید کلمهٔ «ماء» روی دیوار منقوش شده است، این ماء قطعاً بر آن مفهوم مایع سیال دلالت می‌کند؛ فرقی ندارد که این ماء را چه کسی نوشته باشد. حتی اگر این ماء فی‌حدنفسه بدون کاتبی بر روی دیوار منقوش شده

باشد، نمی‌توانید بگویید که این ماء بر مایع سیال دلالت ندارد. یعنی وقتی که چشمتان به کلمهٔ ماء می‌افتد، خُبز در ذهنتان نمی‌آید.

دلالت الفاظ مشترک بر معنای جامعِ مبهم

تلمیذ: اگر آن کلمه مشترک لفظی باشد چطور است؟

استاد: مشترک لفظی دلالت بر یک معنای مبهم می‌کند. بحث مبهمات بعداً خواهد آمد و بسیار بحث مهمی است و در اجرای اصول لفظیه و اصول عملیه خیلی کاربرد دارد و در موارد اشتغال و برائت در بحث مبهمات خیلی استفاده می‌شود! حکم بسیاری از احکام و موضوعاتی که از نقطه‌نظر مفهوم یا از نقطه‌نظر مصداق مبهم هستند خواهد آمد. یکی از موارد مبهمات همین مشترک لفظی است.

در مورد اشتراک لفظی من‌باب‌مثال وقتی که می‌گویید: «رأیت عینًا» با توجه به معانی‌ای که مخاطب از این عین در ذهن دارد، یک معنای جامع مبهمی از آنها در ذهن می‌آید. مخاطب می‌داند که برای عین ده معنا هست؛ یکی از آن معانی ربیعه است، یکی از آن معانی اسد است، یکی از آن معانی فضّه است، یکی از آن معانی ذهب است، یکی از آن معانی چشمه است، یکی از آن معانی شارع است، یکی از آن معانی کلب مُعَلَّمْ است و....

همان‌طور که قبلاً در بحث فلسفه عرض کردم، هر معنای جامعی که بخواهید در نظرِ بگیرید، معنای مبهم است. معنای جامع باید مبهم باشد، منتها میزان ابهام تفاوت می‌کند. وقتی مخاطب می‌داند که عین، خارج از این چند مصداق نیست، بالإجمال و بالإبهام معنایی که در این ده مصداق دور می‌زند در ذهن او می‌آید. یعنی مخاطب می‌داند که متکلم یکی از این ده معنا را قصد کرده است. حالا کدام‌یک از این ده معنا مصداقاً منظور است، نیاز به قرینه دارد. تفصیلاً می‌داند که معنای متکلم خارج از این ده تا نیست. می‌داند که متکلم غیر از این ده تا را قصد نکرده است. به‌علاوه می‌داند که یکی از این ده تا را قصد کرده است نه تمام این ده تا را.

این معانی که از استماع لفظ عین، در ذهن مخاطب می‌آید یک معنای جامع مبهمی را در ذهن مخاطب متصور می‌کند. آن معنای جامع مبهم، عدم خلوّ نیّت و قصد متکلم از یکی از این ده تا است. یعنی مخاطب در ذهن خودش مروری می‌کند و از بین کلب مُعَلَّمْ طلا و فضّه و حارث و ینبوع و این ده‌تایی که من‌حیث‌المجموع در ذهن می‌آورد یک معنای مبهم را بیرون می‌کشد و آن را مفهوم عین قرار می‌دهد. پس مشترک لفظی به این‌نحو می‌شود.

و مانند همین مشترک لفظی است آن الفاظی که بر اشتراک معنوی یا بر عموم المجاز دلالت می‌کنند، ـ شاید دو تعبیر مختلف است ولکن درواقع یکی است ـ همین مفهوم مبهم که در مشترک لفظی می‌آید، در اینجا هم می‌آید. مثلاً اگر قائل شویم که لفظ امر هم بر وجوب دلالت می‌کند هم بر استحباب، هم بر تحذیر،

هم بر استهزاء، هم بر تعجیل و امثال‌ذلک، دراین‌صورت وقتی که شارع یا مولا یک لفظ امری را بگوید خواهی‌نخواهی معنای مبهمه‌ای که در همهٔ اینها سریان و جریان دارد در ذهن مخاطب می‌آید و آن معنای طلب است. اما اینکه نحوهٔ طلب به چه صورت است احتیاج به قرینه دارد. مخاطب به‌دنبال این می‌گردد که این طلب چگونه است، نه‌اینکه از اول معنای امر را بر نهی [یا بر جحد] حمل کند، نه‌اینکه از اول معنای عین را بر کلب مُعَلَّمْ حمل کند؛ بلکه لفظ امر دلالت بر آن معنای مبهمهٔ طلب دارد. منتها در تشخیص مصداق معنای مبهمه نیاز به قرینه دارد؛ و فرقی نمی‌کند که قرائن حالیه باشد یا مقالیه.

تلمیذ: در الفاظ مشترک، لفظ برای تک‌تک معانی وضع شده است. بر معنای جامع وضع نشده است پس چگونه لفظ دلالت بر معنای جامع می‌کند؟!

استاد: وقتی می‌گوییم: رأیت عینًا لفظ عین ابتدائاً بر تک‌تک آن معانی‌ای که برای آن وضع شده است دلالت می‌کند، یعنی وقتی که متکلم می‌گوید: رأیت عینًا یا تک‌تک آن معانی عین در ذهن می‌آید، یا من‌حیث‌المجموع در ذهن می‌آید؛ نه‌اینکه روی خصوص اینها انسان بخواهد فکر کند. و به‌عبارت‌دیگر وقتی که متکلم لفظ عین را می‌گوید، چون این لفظ، لفظ مشترک است مخاطب ابتدئاً برای خودش یک منطوق را وضع می‌کند که اسم آن را منطوق مبهم می‌گذاریم. این منطوق مبهم از تک‌تک آن منطوق‌ها و آن مفاهیم موضوعٌ‌لَه‌ی آن لفظ، جنبهٔ حکایی دارد.

من‌باب‌مثال الفاظی که بر جنس دلالت می‌کند مثل برنج یا گندم یا اسد. اسد بر حیوان مفترس دلالت می‌کند؛ منتها از آنجایی که حیوان مفترس مصادیق متعدده‌ای دارد، کدام‌یک از این مصادیق موردنظر متکلم است؟ آیا اسد مؤنث را من دیده‌ام یا اسد مذکر را؟ آیا اسد پیر را دیده‌ام یا اسد جوان را؟ آیا بچهٔ اسد را دیده‌ام یا خودش را؟ اسد ابیض را دیده‌ام یا اسد اصفر را؟ اسد چه نژادی را دیده‌ام؟ تمام اینها مصادیقی برای آن منطوق و آن مفهوم هستند.

بنابراین اولاً بلااول مخاطب یک معنایی از این اسم جنس در ذهن می‌آورد یعنی همان معنایی که واضع وضع کرده است که همان اسد است. ولی انّما الکلام در اینکه آن معنا به‌نحو مبهم می‌آید نه به‌نحو مفصّل.

یک‌وقت متکلم دست مرا می‌گیرد و می‌آورد و این اسد را به من نشان می‌دهد، این می‌شود معیّن. یک‌وقت می‌گوید: رأیت اسدًا اسد مبهم می‌گوید. هزار گونه شیر داریم، شیر سفید، شیر قرمز، شیر زرد، مؤنث و مذکّر، نژادهای مختلف، شیر هندوستان، شیر آفریقا، شیر آمریکا؛ همهٔ اینها از انواع اسد است. بنابراین خواهی‌نخواهی این معنای مطابقی در ذهن من به یک معنای مبهم و به یک هیولای مبهمه تبدیل می‌شود. آن هیولای مبهمه منطوق برای این اسد است.

در عین هم همین‌طور است؛ وقتی که من می‌گویم: عین، عین بالدلالة الأوّلیه دلالت می‌کند بر تمام تک‌تک آن معانی. لذا وقتی که من از مولا می‌شنوم: رأیت عینًا، اگر ده معنا داشته باشد، لاجرم ده معنای عین

در ذهن من می‌آید. منتها چون من منویّ مولا و مصداق مولا را از این عین نمی‌دانم، این ده معنا جای خودش را به یک هیولای مبهمه می‌دهد؛ یعنی یکی از این ده تا. این می‌شود منطوق لفظ عین در ذهن مخاطب، و این می‌شود دلالت اوّلیه.

بنابراین تا اینجا مسئله روشن شد که لفظ خواهی‌نخواهی دلالت بر منطوق خودش و دلالت مطابقی بر مفهوم اولیّهٔ خودش دارد؛ چه متکلم اراده کند به اراده‌ای که آقایان می‌گویند، یا اراده نکند. وقتی که متکلم بگوید: رأیت اسدًا، حیوان مفترس در ذهن می‌آید. چطور اینکه اگر قدری تأمل کند و فی الحمام را یک دقیقهٔ دیگر بگوید، در اینجا خواهی‌نخواهی رأیت اسدًا در ذهن می‌آید.

اقسام اراده متکلم و انواع دلالت

حالا صحبت در این است که این دلالتی که این لفظ بر معنای مطابقی دارد و اراده‌ای را که متکلم از این معنای مطابقی لفظ کرده است، آیا این اراده ارادهٔ مفهومی است یا ارادهٔ وقوعی و تحققی و وجودی است؟ از اینجا دیگر مطلب فرق می‌کند. گاهی‌اوقات متکلم ارادهٔ مفهومی و مطابقی را اراده می‌کند نه به‌عنوان وجودی و وقوعی و تحققی، این مانند مجاز می‌شود. در مجاز و استعارات وقتی که متکلم می‌گوید: رأیت اسدًا فی الحمام آیا منظور متکلم از بیان این کلام، وقوع و وجود اسد در حمام و در عالم خارج است یا منظورش اسد نیست؟! او نمی‌خواهد بگوید که من در حمام اسد و همین حیوان مفترس را دیدم.

اول. اراده و دلالت ابتدایی (مفهومی)

پس متکلم در اینجا دو اراده دارد؛ ارادهٔ اول ارادهٔ مفهومی و معنای مطابقی از کلام است. و عرض کردیم که اگر این اراده نباشد ترتیب الفاظ ترجیح بلامرجّح است. متکلم باید از لفظ، ارادهٔ حیوان مفترس را بکند؛ اگر اراده نکرده است پس چرا اسد را آورده است؟! باید چیز دیگری را می‌آورد!

دوم. اراده و دلالت جدی (وقوعی، تحققی و وجودی)

ارادهٔ دوم که آقایان اسم آن را ارادهٔ جدّی می‌گذارند و ما اسم آن را ارادهٔ وقوعی و ارادهٔ تحققی و ارادهٔ تأصّلی و ارادهٔ وجودی در عالم خارج می‌گذاریم. ارادهٔ دومی که متکلم دارد این است که منظور من از این خبر و این حکایت وقوع این معنا در خارج است؛ آن معنا معنای التزامی است و دیگر معنای مطابقی نیست. پس متکلم در مقام بیان مراد همیشه ارادهٔ وقوعی را قصد می‌کند. ارادهٔ اول که بر سر جای خودش محفوظ است، آن دست او نیست. در ارادهٔ وقوعی متکلم وقوع این معنا را در عالم خارج مرید است. خود لفظ هم دلالت بر این معنا می‌کند، چون اگر لفظ بر این معنا دلالت نکند، مخاطب چیزی را نمی‌فهمد؛ حالا یا لفظ فی‌حدنفسه در آنجایی که قرینه قرینهٔ مقالیه باشد دلالت می‌کند، یا لفظ به قرینه و به‌کمک و مساعدت مقام و حال، در آنجایی که قرینه قرینهٔ حالیه و مقامیه باشد دلالت می‌کند. بالأخره لفظ با آن قرینه دلالت بر آن مدلول وجودی

و مدلول وقوعی خودش می‌کند.

بناءًعلی‌هذا ما دو دلالت داریم؛ دلالت اول دلالت مفهومی است که لفظ، دلالت مفهومی بر آن معنا دارد و دلالت دوم دلالت وقوعی است که لفظ، دلالت بر وقوع این معنا در عالم خارج می‌کند.

مفهوم و منطوق

حالا صحبت در این است که به چه چیزی منطوق می‌گویند و به چه چیزی مفهوم می‌گویند.

آیا منطوق، مدلول مطابقی لفظ است ؟

بعضی از آقایان فرموده‌اند: منطوق عبارت است از آن معنایی که لفظ بالمطابقه بر آن معنا دلالت می‌کند.[1] باید از این آقایان سؤال کرد: اینکه شما می‌گویید: لفظ بر آن معنا بالمطابقه دلالت می‌کند. پس آیا در رأیت اسدًا فی الحمام دلالت مطابقی، حیوان مفترس می‌باشد؛ یعنی حیوان مفترسی را در حمام دیدم؟! معنای رأیت رأیت، و اسداً اسداً، و فی الحمام هم فی الحمام است؛ این می‌شود معنای مطابقی.

تلمیذ: الفاظ این عبارت معنای تک‌تک و ترکیبی دارند.

استاد: معنای ترکیبی‌اش هم همین است.

تلمیذ: در ترکیب قرینه داریم.

استاد: ما به قرینه کاری نداریم. ما می خواهیم بگوییم: فی در فی الحمام؛ یعنی فاء و یاء به‌معنای ظرفیت است. حمام، «حاء میم الف میم» این هم به‌معنای حمام است، و.... رأیت اسدًا فی الحمام یعنی من در حمام شیری را دیدم. من تک‌تک بیان نکردم؛ یعنی این‌طور نگفتم: رأیت، و یک دقیقه بعدش بگویم اسداً، پنج دقیقه بعدش هم بگویم فی الحمام. این تک‌تک چه دلالاتی دارد؟! حالا این سه‌تا را با هم جمع کردم و گفتم: رأیت اسدًا فی الحمام یعنی اسدی را در حمام دیدم. کجای معنای مطابقی‌اش رجل شجاع است؟!

تلمیذ: قرینهٔ آن این است که شیر به حمام نمی‌رود!

استاد: بله، آن یک چیز دیگر است. شما چرا آن را معنای مطابقی به‌حساب می‌آورید؟! این معنای التزامی است!

آیا مفهوم، هر معنای التزامی از کلام است ؟

به آقایانی که می‌گویند: مفهوم، معنای التزامی‌ای است که از کلام استفاده می‌شود، می‌گوییم: مگر رجل شجاع معنای التزامی کلام نیست؟! پس باید رجل شجاع را هم داخل در مفهوم بیاوریم! ظهور و این مسائل چیزهای دیگر است. علت اینکه من در ابتدای بحث آرام‌آرام قضیه را به اینجا رسانده‌ام به همین جهت است. یعنی ابتدا دلالت را دو قسم کردم؛ یک دلالت بدوی و یک دلالت ثانوی. دلالت بدوی دلالتی است بر خود آن

---

[1] . أصول‌الفقه، ج ۱، ص ۱۰۷.

معنای مطابقی در محل نطق و در محلّ آن کلام. رأیت اسدًا فی الحمام، خواهی‌نخواهی بر معنای مطابقی و موضوع‌له خودشان دلالت دارند؛ اگر دلالت ندارند پس چرا در ذهن شما می‌آیند؟! بالأخره دلالت دارد که در ذهن می‌آید.

دلالات متعدد در کلام واحد

دلالات متعدد هستند؛ من‌باب‌مثال یک خطاط تابلویی می‌نویسد، این تابلو دلالات مختلفی دارد. بر این تابلو می‌نویسد: امروز در منزل حضرت آیةالله العظمی فلان مجلس روضه برقرار می‌باشد، لطفاً حاضرین به غایبین اطلاع بدهند. به یک خطاط خوب ده‌هزار تومان یا پنجاه‌هزار تومان پول می‌دهند هرچه خط بهتر بازار علم و اسلام هم پررونق‌تر! شما به این نگاه می‌کنید و با خودتان می‌سنجید آیا رفتن به مصلحت است و مقرون به صرفه است یا مقرون به صرفه نیست؟ وقتی که جریانات را خوب بررسی کردید آن موقع چکار می‌کنید؟ یا حرکت می‌کنید یا می‌گویید نه از این آقایانی است که دیگر خرش از پل گذشته است دیگر کسی برود و نرود به حالش فرقی نمی‌کند نه مقرون به صرفه نیست یا از این آقایان تازه کار است اگر تازه کار باشد مثل اینکه وضعش بد نیست رفتن در آنجا خلاصه می‌صرفد به اینکه انسان یک قدری مایه بگذارد درست شد؟ همیشه سراغ تازه کارها بروید آنهایی که می‌بینید از آنها گذشته است دیگر اعتنا نمی‌کنند عرض کنم حضورتان که بله دیگر حالا وارد در سیاست نشویم درست شد! اولاً کلام روی تابلو اولاً بلااول دلالت بر این می‌کند که در آنجا یک مجلس هست. این لفظ دالّ است و وقوع آن مجلس هم یک مدلول است. این یک معنای از دلالت است.

دلالت دوم اینکه شما نگاه می‌کنید و می‌بینید که خطش خوب است، می‌بینید که این کلام دلالت می‌کند بر اینکه خطّ این خطاطی که نوشته خیلی خوب بوده است. این را هم از همین‌جا فهمیدید. این هم یک دلالت است.

یک دلالت دیگر دارد و آن اینکه می‌بینید که این خطاطی که این را نوشته است حتماً به پول نیاز داشته است، چون خیلی زحمت کشیده و تذهیب کرده و خیلی رنگ و لعاب به این تابلو داده است تااینکه تابلو را خوب از آب دربیاورد. از آن‌طرف هم می‌بینید که الحمدلله جیب پول دهنده به منبع فیاض علی‌الإطلاق وصل است و حسابی در اینجا خرج کرده است!! یک‌هم‌چنین تابلویی خیلی خرج برمی‌دارد! تمام این دلالت‌هایی که در ذهن می‌آورید و همین‌طور هلمّ‌جرّا از این کلام به‌دست می‌آید که امروز در منزل فلان شخص یک‌هم‌چنین مجلسی هست. پس منافات ندارد که یک کلام در عین اینکه کلام واحد است ولی دلالات متعدده در جهات متعدده‌ای داشته باشد.

منطوق ما در اینجا رأیت اسدًا فی الحمام است که بر حیوان مفترس در حمام دلالت می‌کند؛ این یک دلالت.

دلالت وقوعی، مفهوم است یا منطوق؟

دلالت دیگری هم دارد به نام دلالت وقوعی؛ یعنی این کلام دلالت می‌کند بر یک معنایی که آن معنا در خارج انجام گرفته است؛ همان دلالتی که شما از آن تعبیر به ظهور می‌کنید. صحبت در این است که آیا آن معنای وقوعی منطوق است یا مفهوم؟ اگر شما می‌گویید منطوق است و منطوق را به مفهوم مطابقی الفاظ تعبیر می‌آورید، این معنای التزامی است! معنای مطابقی الفاظ در کجای آن هست؟! وقتی که من می‌گویم: رأیت اسدًا فی الحمام، رجل شجاع معنای التزامی آن است، و این معنا را عقل می‌فهمد و اصلاً در مجاز، وضع دخالت ندارد! چه کسی گفته است که در مجاز، وضع دخالت دارد؟! حالا اگر بخواهید، بحث بیشتری راجع به مجاز می‌کنیم. مجاز دخالت عقل است، مجاز عنایت عقل است، مجاز تابع ذوق است.

فرق مجاز عقلی و لفظی

مجاز عقلی از باب مجاز در اسناد است. مجاز لفظی در آنجایی است که لفظ در آن معنا دخالت دارد. در اینجا لفظ، بر غیر ماوضع‌له خودش از نظر وقوعی دلالت می‌کند. در آنجا لفظ بر غیر ماوضع‌له دلالت نمی‌کند بلکه بر ماوضع‌له دلالت می‌کند؛ منتها در مجاز، در اسناد خود عقل می‌آید و لفظی را که باید برای یک موضوعی باشد یا موضوعی را که باید برای یک محمول باشد، آن موضوع را به یک موضوع دیگر تغییر می‌دهد.

من‌باب‌مثال می‌خواهد بگوید: «أنبت الله البقلة» ولی می‌گوید: «أنبت الربیع البقلة» اصلاً لفظ را تغییر می‌دهد، یعنی واقعاً می‌آید این انبات را که باید به خدا مستند باشد، به ربیع استناد می‌دهد از باب مجاز. یا در باب «بنی الامیرُ المدینة» در آنجا باید بنا را به معمار و بنّا استناد بدهد ولی به امیر استناد می‌دهد. خود لفظ را عوض می‌کند و واقعاً بنا را به او اسناد می‌دهد؛ البتّه نه از نقطه‌نظر مجازی، بلکه جای الفاظ را عوض می‌کند.

در اینجا جای لفظ را عوض نکرده، یعنی رأیت آورده، اسداً آورده و فی الحمام آورده است. لفظها در جای خود محفوظ هستند، منتها آن معنای وقوع خارجی را به غیر موضوع‌له آنها نسبت می‌دهد. یعنی وقتی که در آنجا می‌گوید: أنبت الربیع البقلة منظور او از ربیع، الله نیست بلکه منظورش واقعاً خود بهار است، منتها اشتباه کرده است. باید این انبات را به خدا نسبت بدهد اما به ربیع نسبت داده است؛ حالا یا به‌خاطر کج‌فهمی و کج‌اندیشی خودش یا به‌خاطر عدم ابصار خودش یا به‌خاطر عامی بودنش و یا به‌خاطر جهات دیگر. باید بنا را به بنّا نسبت دهد اما به امیر نسبت داده است؛ به‌خاطر اینکه او فرمان می‌دهد و به‌خاطر اینکه امیر آمر است.

اما در اینجا دلالت وقوعی را به غیر از آن معنای مطابقی خودش نسبت می‌دهد. وقتی که می‌گوییم: رأیت اسداً فی الحمام، این رأیت بر یک معنای وقوعی خارجی دلالت می‌کند، و آن معنای وقوعی خارجی، غیر از معنای مطابقی خودش است. مطلب این است که متکلم با علم به اینکه اسد در حمام نیست، اسد را می‌گوید ولی در مجاز عقلی. در أنبت الربیع البقلة علم ندارد؛ اگر علم داشت و موحد بود می‌گفت: أنبت الله

البقلة.

مردم می‌گویند: خشم طبیعت! خشم طبیعت کجا است؟! مگر طبیعت خشم دارد؟! یا می‌گویند: دست طبیعت! مگر طبیعت دست دارد؟! یا می‌گویند: قدرتی که در طبیعت هست! متأسفانه من این سخنان را از بزرگان و آقایان و اهل علم و افراد باسواد هم شنیده‌ام! می‌گویند طبیعت در اینجا چه کرده است! خود همین چیزی که در اینجا هست جزء طبیعت نیست! می‌گویند: طبیعت! مگر طبیعت چیست؟! ما که غیر از این درخت و چنار و سبزه و...، چیز دیگری به نام طبیعت نداریم! پس اگر بگوییم: طبیعت در اینجا چه کرده است، ما این را خارج از طبیعت فرض می‌کنیم و طبیعت را به‌عنوان یک قدرت قاهره به‌حساب می‌آوریم؛ اگر منظور این است، غلط است! چون خود این هم جزء طبیعت است. پس طبیعت دست ندارد.

أنبت الربیع البقلة همین مطلب است. یعنی جای دور نرویم؛ همین مردم عوام هستند و همین آقایان، عوام هستند. به‌جای اینکه بگویند: دست پروردگار، دست خداوند، قدرت لایزال الهی، می‌گویند: دست طبیعت! خشم طبیعت! زلزله می‌آید می‌گویند: خشم طبیعت! طبیعت چه‌کاره است؟! طبیعت کاره‌ای نیست! طبیعت مگر غیر از این سنگ چیز دیگری است؟! خود این فرش هم جزء این طبیعت است. آقای فرش، آیا شما در اینجا توانستی کاری انجام بدهی؟! آقای سنگ، آیا شما در اینجا توانستی کاری انجام بدهی؟! می‌گوید: خود من هم جزء یک اقیانوس بیکران هستم، ما هم در این فضای عالم برای خودمان می‌گردیم و کاری نمی‌توانیم انجام بدهیم.

بنابراین بین مجاز عقلی و بین مجاز لفظی از این نقطه‌نظر فرق است که در مجاز لفظی، لفظ بر یک مدلول وقوعی خارجی دلالت می‌کند که غیر از معنای مطابقی خودش است، ولی در مجاز عقلی لفظ بر معنای مطابقی خودش دلالت می‌کند. صحبت در این است که ما در اینجا لفظی را که مناسب با موضوع است نیاوردیم و یا لفظی را که مناسب با محمول است نیاوردیم؛ ولی واقعاً اسناد این محمول به موضوع خودش است.

اشکال بر تعریف مشهور از مفهوم

روی‌این‌حساب منطوق و مفهوم را تعریف کردند و گفتند: منطوق عبارت است از دلالت لفظ بر معنای مطابقی خودش ـ البتّه بعضی‌ها تضمّنی را هم ذکر کرده‌اند ـ و مفهوم، دلالت لفظ است بر معنای التزامی خودش. اگر این‌طور است پس تمام حقیقت و مجاز و کنایه داخل در مفاهیم می‌شوند درحالتی‌که منظور آقایان از مفاهیم، اخصّ از این است و جای اشکال است. إن‌شاءالله بقیهٔ مطالب برای جلسهٔ بعد باشد.

اللّهمّ صلّ علی محمد و آل محمد